

متن املا و روانخوانی تانشانه صاد

فصل بهار بود، صدای آواز پرندگان  
به گوش می رسید. من از پدرم  
خواهش کردم که امروز ما را به گردش ببرد.  
پدرم گفت، زودتر آماده شوید تا  
کنار دریا برویم.

من همراه پدر و مادرم، کنار دریا رفتم.  
و با ماسه های کنار دریا بازی کردم.  
سپس صدف های سفید را که روی  
ماسه ها بود در یک کیسه ریختم.  
وقتی به خانه رسیدیم، دست و صورت  
خود را با آب و صابون شستم.  
سپس صدف ها را داخل یک  
صندوق چوبی ریختم.  
می خواستم بخوابم که

مادرم گفت: قبل از خواب دندان هایت  
را مسواک بزن. من هم با مسواک مخصوص خودم  
مسواک زدم. سپس از مادرم خواستم برای من  
کتاب قصه بخواند. مادرم با مهربانی برایم  
کتاب خواند و من از او تشکر کردم.